

بررسی جانش های سیاسی اجتماعی روند گذار به عصر رنسانس

دکتر کیوان لؤلویی

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، محلات، ایران

k.loloie@gmail.com

مصطفی فرهنگ

دانشجوی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

چکیده

در قرن ۱۱ الی ۱۴ میلادی که اواخر قرون وسطی (۱۴۵۳ - ۳۹۵ م) نامیده می شود پاپ ها یا خلیفه های اعظم مسیحیت همچنان بر سرزمین اروپا استیلاء مطلق داشتند. که همگی سران آن بلاد گوش به فرمان ایشان بوده و اوامر او را مطیع و اجراء می کردند. فئودالیسم به عنوان یکی از قدرت های بازوی پاپ از آن جمله بودند که دسترنج زارعین و رعیت را به نفع پاپها به یغما برده و در نظام کشاورزی آن دوران وضعیت سختی را تحمیل می نمودند. تأثیر شکست بی نتیجه و جانسوز جنگهای صلیبی در اذهان مردم، ناکارآمدی نظامی خصوصاً دریانوردی، مدیریتی، پزشکی و علوم دیگر، بیسوادی و فقدان صنعت چاپ، دادگاههای تفتیش عقائد و کشتارهای نا به حق، تضعیف زنان از یک طرف و از طرف دیگر اقتدار روز افزون حکومت عثمانی مدعی دین اسلام در فتح قسطنطنیه (۱۴۵۳) و فرو ریختن پایه های هزار ساله نظام امپراطوری روم شرقی (تشکیل شده از ۳۹۵ م) مدعی مسیحیت به عنوان بازوی پاپ و همچنین جریان اصلاحات مذهب مسیحیت (پروتستان) همگی دست به دست هم داده تا اینکه انتقال قدرت به مَنصَه ظهور رسید. پاپها خلع سلاح شده و در پشت دیواره های غیر نظامی واتیکان سکنا گزیدند. و سرانجام استحکامات خرافه پرستی راهی دره اضمحلال شد، مطالعه، تجربه، تحقیق، تلاش، آزادی و عدالت سر لوحه برنامه سران اروپا قرار گرفت و نام آنرا "نوآوری یا رنسانس" نامیدند.

واژگان کلیدی: چالش، قرون وسطی، رنسانس، پاپ و کلیسا، اروپا، جنگ های صلیبی، اصلاحات، اکتشافات،

اقتصاد، سیاست، استعمار، مذهب، هنر، ادبیات و علوم

مقدمه

فی الواقع شناخت عمیق چالشها اروپا را بر آن داشت تا به مرحله جدیدی وارد سازد. اینکه از غار نشینی به آسمان خراشها و بروز دنیای علم و الکترونیک و کاربرد عمیق آن رسیده ایم هیچ نیست مگر احساس و شناخت ضعف و چالش هاست. ضعف و چالشی که خواب خرگوشی را از انسان ها ستاند و بشر را با استفاده از تفکر ایده آل راهی فضا نمود. بنابراین ایجاد دوران رنسانس مستلزم شناخت ضعف ها و چالش ها بوده است. قطعاً اگر بشر آنروز تظلم فئودالیسم، ضعف نظام پایی و پیامد شکست صلیبیون را تقدیر و الهام آسمانی می پنداشت هیچگاه به فکر تحول شگرف نمی افتاد. بنابراین ورود به دروازه تمدن و پیشرفت اروپائی مستلزم نفی نارسائی ها بوده است. که خوب در همه زمینه ها توانست خود را دگرگون کند. مقاله پیش رو در شش فصل تنظیم گردیده که در کل چالش های قرون وسطائی را از جمله در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، هنری، ادبیاتی و علوم، مورد بررسی قرار داده و روند عبور از آنرا به عصر رنسانس به تجزیه و تحلیل در می آورد. فصل اول کلیات، دوم بررسی چالش های سیاسی اجتماعی، سوم بررسی چالش های اقتصادی اجتماعی، چهارم بررسی چالش های هنری، پنجم بررسی چالش های ادبیاتی، ششم بررسی چالش های علوم. نتیجه گیری، منابع و مآخذ.

منابعی که از آنها استفاده شده است در انتهای مقاله آمده است. مدل پژوهش در این زمینه به صورت نظری و روش آن توصیفی تحلیلی بوده است.

با اینکه می دانم جمع آوری مطالب در این مقاله کوتاه که از اصل پایان نامه استخراج شده است صرفاً در حد اشاره ای است به چالش های آن دوران، لاکن اساتید، صاحب نظران، خوانندگان و منتقدان عزیز قطعاً بر این بنده کوچک که با شرمندگی وافر در برابر ایشان قلم به نگارش برداشته ام، منت خواهند گذاشت تا ضمن رفع معایب و کاستی های آن، بتوانم در آینده عنوان شاگردی را با افتخار بر سر گذارم.

کلیات

چنانچه بخواهیم ریشه‌ها و چالش‌های روند گذار به عصر رنسانس را در ابعاد مختلف مطرح و مورد بررسی قراردهیم به چندین مؤلفه مهم آن می‌توان اشاره کرد.

۱ - ستاندن پول از حیث بخشش گناهان از بعد خرافه پرستی اجتماعی

۲ - به جان هم انداختن زندانیان بی گناه از بعد ضعف اجتماعی

۳ - عدم حمایت از زنان از بعد ضعف اجتماعی

۴ - رشد بیسوادی از بعد ضعف اجتماعی

۵ - برنتابیدن بروز فرهنگ جدید اصلاحات مذهبی از بعد ضعف اجتماعی

۶ - جنگ‌های صلیبی از بعد سیاسی اجتماعی

۷ - دادگاه‌های تفتیش عقائد از بعد سیاسی اجتماعی

۸ - عدم امنیت از بعد سیاسی اجتماعی

۹ - فروش مسئولیت مناصب حساس کشور از بعد سیاسی اجتماعی

۱۰ - کشتار، سوزاندن و حبس حامیان و مدعیان اصلاح مذهب از بعد سیاسی اجتماعی

۱۱ - افزایش اجرام دولتی از بعد سیاسی اجتماعی

۱۲ - استثمار، تحقیر و تضعیف رعایا از بعد سیاسی اجتماعی و اقتصادی

۱۳ - ضعف مدیریت فرمانروایان از بعد سیاسی اجتماعی اقتصادی هنر ادبیات و علوم

لازم به توضیح است که اعتقاد به خرافات در عصر قرون وسطی نه بصورت کامل بلکه نسبی گریبانگیر افکار اروپائی بوده است. اینکه میگوئیم نسبی بدین دلیل است که نمی‌توان خط بطلان قرمز رنگ را بر صفحه این دوران کشید و این قضاوت ناعادلانه و تعصب آمیز است. بلکه اندیشه فسرده، الهیات جزمی خشک اندیشانه و اسکولاستیک از خصوصیات بارز و اجتناب ناپذیر این دوران است اما ترجمه عربی آثار کلاسیک در اسپانیای مسلمان نشین، ساخت قطب‌نمای

مغناطیسی چینی شن کوا (۱۰۹۵-۱۰۳۱ م) مورد استفاده دریانوردان کاشف آمریکا در این عصر رخ داده است. (پالمر، ۱۳۸۹، ۱۷؛ ماله، ۱۳۶۳، ۲۸)

(www.google.com/#q=fa.wikipedia.org/wiki/shen_kuo)

علی ایحال جامعه قرون وسطی که در سال ۱۳۰۰ در آستانه رنسانس قرار گرفته بود، جامعه ای مشکل دار بود. چنان که چارلز جی نوئر می نویسد، تمدن قرون وسطایی نقایص اساسی داشت. اگر بحرانی که در قرن چهاردهم پدیدار شد با بحرانی که جامعه روم باستان (۴۷۶ م) را در هم شکست، مقایسه کنیم بایستی اذعان نمود که بر خلاف روم، تمدن اروپایی بعد از بحران قرون وسطی ادامه یافت. زیرا برای پذیرفتن اصلاحات زیربنایی انعطاف به خرج داد. فنودالیسم در پایان نظام اجتماعی قرون وسطی، دیگر موثر نبود. این نظام زمانی به وجود آمد که اهرم های اقتصاد اروپا، یعنی کشاورزی و قدرت سیاسی، در دستان اعیان و اشراف منطقه ای قرار گرفت. هنگامی که اوضاع اجتماعی در اواخر قرون وسطی پیچیده تر شد، فنودالیسم در مواجهه با مطالبات جامعه جدید ناتوان بود. به علاوه، در نظام فنودالی تجارت با شهرها و شهرستان هایی که در قرون پایانی دوران وسطی پدید آمده بودند، پیش بینی نشده بود. همچنین ساختار سست سیاسی آن نمی توانست شیوه هایی را برای تشکیل و اداره کشورهایی که حکومت مرکزی قدرتمند داشتند و در انگلستان و فرانسه در حال شکل گیری بودند، فراهم بیاورد. کلیسای کاتولیک نیز، که به جامعه قرون وسطایی ثبات می بخشید، در سالهای پایانی قرون وسطی گرفتار مشکلات داخلی خودش بود. بسیاری از روحانیان با استفاده از موقعیتشان برای خود قدرت سیاسی و موقعیت های شخصی کسب می کردند. پاپ در قضیه معروف به اصطلاح اسارت بابلی ۷۰ سال تحت سلطه پادشاه فرانسه بود و تا ربع پایانی قرن چهاردهم از این نفوذ و سلطه رهایی نیافت. به دلایل فوق و نیز مشکلات، کلیسا به جای آن که نیروی سازنده اجتماعی باشد، به عاملی مخرب تبدیل شد. البته عوامل دیگری نیز در تغییر روش زندگی قرون وسطایی نقش داشتند. به سبب رونق تجارت که از زمان جنگ های صلیبی (۱۲۷۰-۱۰۹۶) آغاز شده بود، اقتصاد در حال تحوّل بود. سربازانی که از جنگ های صلیبی باز می گشتند همراه خودشان ادویه، ابریشم و سایر فرآورده های تجملی را از خاور نزدیک به اروپا آوردند. رشد بازرگانی، توجه به سایر قسمت های دنیا را برانگیخت و جامعه

ای که روزگاری بسته و محدود بود، شروع به باز شدن و توسعه نمود. (ویل دورانت، ۱۳۸۰، جلد ۵، ۳؛ بیئل، ۱۳۸۵، ۱۳؛ بیئل، ۱۳۸۴، ۱۰؛ چارلز جی نوئر / [www. Partizan_g.com](http://www.Partizan_g.com))

بررسی چالش‌های سیاسی اجتماعی

قبل از آنکه به سراغ چالش‌ها برویم لازم می‌بینم تفکر جدیدی را که در اواخر قرون وسطی به منصفه ظهور رسید و پایه گذار فرهنگ رنسانس شد را به عرض برسانم. این تفکر جدید انسانگرایی یا اومانیزم نام گرفت که مطالعه آثار کلاسیک و ارزش گذاری به فرد سرلوحه آن قرار داشت و شروع آن از ایتالیا بود. طرفداران آن به جای موضوعات روحانی و الهی بیش از هر چیز مسائل انسانی را در نظر می‌گرفتند اگرچه انسانگرایی بر نوع بشر تأکید و تمرکز داشت لکن پیروان این مکتب وجود خدا را انکار نمی‌کردند و بین انسانگرایی و مسیحیت تضادی نمی‌دیدند. در واقع، بسیاری از پیشگامان انسانگرایی در دوره رنسانس خود جزو روحانیان کلیسای کاتولیک بودند. از نظر انسانگرایان خداوند امر مسلّمی بوده و آن‌ها از این نقطه نظر به بررسی انسان و ظرفیت‌ها، اعمال و دستاوردهای او می‌پرداختند. (ویل دورانت، ۱۳۸۰، جلد ۶، ۶؛ آربلاستر، ۱۳۶۷، ۱۴۰)

همانطوریکه گفته شد انسانگرایی نیز مثل خود رنسانس از ایتالیا ظهور کرد. دو عامل عمده، علاقه و اشتیاق به مطالعات کلاسیک را برانگیخت، اشتیاقی که در قرن چهاردهم و پانزدهم در ایتالیا جریان داشت. نخستین عامل وجود بقایای امپراتوری روم غربی (انقراض یافته ۴۷۶ م) در ایتالیا بود که سبب می‌شد دانش پژوهان ایتالیایی که به منبع جذاب باستانی دسترسی داشتند مجذوب و مفتون دوران گذشته شوند. این تمایل، به جستجو برای یافتن نوشته‌های باقیمانده از دوران روم باستان منجر شد. عامل دوم ورود آوارگان امپراتوری درهم شکسته بیزانس (روم شرقی) بود که باعث ایجاد علاقه روزافزون به مطالعه آثار کلاسیک یونان شد. امپراتوری بیزانس در واقع ادامه نیمه شرقی امپراتوری روم غربی بود که طی قرون وسطی حاکمیتش ادامه داشت. مرکز امپراتوری

بیزانس شبه جزیره بالکان و زبان رسمی آن یونانی بود. کتابخانه های این امپراتوری حاوی بسیاری از آثار یونانی بود، آثاری که در غرب از بین رفته بودند. در قرن پانزدهم میلادی، ۱۴۵۳، ترک های عثمانی به امپراتوری بیزانس حمله کردند. و با فتح قسطنطنیه پایتخت امپراتوری که از سال ۱۹۳۰ به بعد بنام استانبول تغییر نام یافت، آنرا شکست دادند. بعد بسیاری از بیزانسی ها در گریز از ترک ها و در جستجوی جایی امن، به غرب یعنی همان مرکز امپراتوری بیزانس گریختند. این آوارگان که رونوشت هایی از دست نوشته های اصلی یونانی همراه داشتند، به عنوان دانشمندان و آموزگاران یونانی شروع به کار کردند. ویل دورانت، مورخ، می گوید، دانشمندان یونانی بیزانسی قسطنطنیه را ترک کردند. و در واقع به عنوان حامل جوانه آثار کلاسیک عمل کردند، به این ترتیب ایتالیا سال به سال یونان را بهتر و بیش تر می شناخت. (پالمر، ۱۳۸۹، ۸۱؛ غفاری فرد، ۱۳۸۷، ۲۳۱؛ مؤیدی، ۱۳۴۵، ۱۶۶)

فرانچسکو پترارک ایتالیائی متولد ۱۳۰۴ م از پیشگامان انسانگرایی و اصلاحات بود که توانسته بود نوشته های سیسرو یا سیاستمدار رومی (دوران باستان) را که پرتوئی نو به خط مشی سیاسی رومی ها تابانده بود را بیابد. بسیاری از اصلاح طلبان به خصوص آراسموس، گیلام بوده و انسانگرای انگلیسی، توماس مور، خواستار تصحیح کلیسا از درون آن بودند. اما عده دیگری، طالب اصلاحات ریشه ای بودند. در اکتبر ۱۵۱۷ مارتین لوتر (رهبر و بنیانگذار مذهب پروتستان) دانشمند علوم دینی و انسانگرای آلمانی (۱۵۴۶-۱۴۸۳)، مستقیماً قدرت کلیسا را به چالش دعوت کرد. او نود و پنج فرضیه ارائه کرد و در آن ها به شرح اقداماتی از کلیسا پرداخت که به نظرش منجر به سوء استفاده، تحریف و تضعیف ایمان می شد. (لوکاس، ۱۳۷۶، جلد ۲، ۶۴؛ روزول پالمر، ۱۳۸۹، ۱۳۱؛ آربلاستر، ۱۳۶۷، ۱۵۰)

چهار سال بعد، مقابله لوتر با کلیسای کاتولیک منجر به تکفیر وی شد. لوتر را از کلیسا اخراج کردند، اما در آن زمان، اقدامات او باعث شروع اصلاحات شده بود، اصلاحاتی که با وجود انسانگرایان دیگر شمال اروپا از جمله ژان کالون فرانسوی و هنری ششم، پادشاه انگلستان، که با کلیسای کاتولیک قطع رابطه کرد، سبب ظهور مذهب پروتستان شد. قرن پایانی دوران رنسانس با

افزایش آزارهای بی رحمانه مذهبی و جنگ بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها به علت تفاوت عقاید و باورها همراه بود. (ویل دورانت، ۱۳۸۰، جلد ۶، ۵۴۷، فاسدیک، ۱۳۵۷، ۲۶)

و بدین سان ستاندن پول به لحاظ بخشش گناهان که سالیان سال توسط پاپ‌ها (کاتولیک‌ها) اعمال می‌شد به چالشی عمیق مبدل گردید. تفکر و اعتقاد راسخ به عدم ارتباط بین بخشش گناهان ضمن اخذ وجوهات موجب بروز شکافت در کلیسا و نقض تفکر یک دست کاتولیک‌ها شد.

بررسی چالش‌های اقتصادی اجتماعی

عدم موفقیت نظام فئودالی به عنوان چالش اقتصادی اجتماعی ضمن بروز جوامع بزرگ و حمایت بی‌چون و چرای کلیساها از آنها، بر تفکر ناکارآمدی آن عصر دامن زده، مدل و الگوهای کنترلی به شکل جمهوری و پادشاهی مستقل از کلیساها پا به عرصه وجود گذاشت، و پیامد رنسانس موجب نقض چالش‌های قرون وسطایی شد و ما را بر انگیخت تا این چالش‌ها را نقد و بررسی کنیم.

فئودالیسم در واقع سازمانی بود که به عنوان بازوی پاپ و کلیسای کاتولیک در جهت کنترل زارعین و رعیت از اوائل قرون وسطی وارد میدان شد. پیش از آن امپراطور روم اجازه ظهور و سوء استفاده از رعیت را به آنها نمی‌داد. به لحاظ اینکه اقتصاد آن دوران غالباً در بخش کشاورزی خلاصه می‌شد اخذ مالیات و سود حاصله در این بخش عمده‌ترین کانال تأمین مالی برای اداره کشور به حساب می‌آمد. فئودالها در واقع عامل ایجاد اختلاف طبقاتی شدند، زیرا در کوران این دوران، استغناء پاپ که فرمانروای اصلی جوامع اروپایی است، صرفاً پیش رو بود. و رعیت مستضعف متأسفانه در تنگنای معیشت و سرسپردگی محض به کلیسا، تکاپو و تلاش بر سر زمین‌هایی که خود صاحبش نبود برای فقط زنده ماندن نه زندگی داشتن دست و پنجه نرم می‌کرد. اینکه روزی فرا رسد تا بتوانند از شر اربابان زورگو نجات یابند، از آرزوهای دیرینه‌ای بشمار می‌رفت که سالیان سال در انتظارش به سر می‌بردند. و اومانیتها (انسانگراها) این نوید را برای ایشان به ارمغان عرضه نمودند. اومانیتها الویت ارزش را به انسانها داده، با تعاریفی که ارائه می‌کردند

داشتن پول و ثروت را علی‌رغم تفکر کلیسایی، برای رعیت، مانعی بر سر راه رستگاری نمی‌دیدند. دیری نپائید در طول زمانی کوتاه که از قرن ۱۳ شروع شد پی‌بردن به استفاده ابزاری از انجیل و مسیحیت به عنوان بهانه‌ای برای کسب قدرت بر همگان واضح و مبینا گشته، توانستند آن الگوهای ابزاری را به موزه تاریخ بسپارند.

و چالش‌های اقتصادی از جمله تضعیف بنیه مالی حکومت، عدم بازرگانی و تجارت بین بلوک شرق و غرب، بی‌اطلاعی از فرآورده‌های شرقی به عنوان معلول، از طرفی و از طرف دیگر چالش سیاسی اجتماعی تسخیر بیت المقدس توسط مسلمانان به عنوان علت و عامل اصلی هردو دست به دست هم داده و جنگ‌های ۲۰۰ ساله صلیبی را دامن زدند. ریشه‌درگیری از آنجا شروع شد که قشری کوچکی از مسیحیان بی‌بند و بار در کنار زائران واقعی آن بلاد از سرزمین بیت المقدس و رام‌الله که محل تولد آن پیامبر عظیم‌الشأن بود دائماً به زیارت می‌پرداختند. آن سرزمین نیز به عنوان قبله‌گاه اوّل مسلمین جهان برای هر دو مذهب حائز اهمیت بود. از طرفی مدیریت و اداره آن سرزمین در آن برهه تاریخی در دست مسلمانان سلجوقی حاکم شام (سوریه فعلی) قرار داشت. حاکمان سلجوقی از رفتارهای ناپسند آن اقلیت مدعیان مذهب، در آن سرزمین پاک، به ستوه آمده بودند. ظاهراً موارد فساد اخلاقی و اجتماعی، ایشان را تحت تأثیر قرار داده بود. قوانین کنترلی و ممانعت از ورود آزاد تمامی مسیحیان به قدس شریف به سرعت وضع و به اجرا گذاشته شد. این نظام کنترلی دامن همه پیروان حضرت مسیح اعم از خوب و بد را گرفت و تر و خشک را با هم سوزاند. طبیعتاً طیف کلیسایی که قدرت سیاسی اروپا را در دست داشت تحت الشعاع و از این وضع ناراضی و به شدت در انزجار و تأثر بود. در این فرایند ایده خیالی ظهور حضرت عیسی (ع) طی اوایل شروع هزاره دوم در آن مرکز ثقل شریعت مزید بر خشونت و عصبانیت ایشان قرار گرفت و گزینه‌ای بجز برانداختن و جنگ وجود نداشت. بی‌درنگ نبرد آغاز شد. نام صلیبی به لحاظ قرار دادن نماد صلیب بر بام کشتیهای جنگی تعیین شده بود. سرانجام نبردهای خانمان سوز و بی‌نتیجه نتوانست بیت المقدس را به مسیحیان بازگرداند. و نابودی سربازان و ناپدید شدن حتی کودکان درگیر، قابل التیام بر قلوب سوخته والدین نبود.

و سبب خیر آن آشنائی غیر منتظره با تمدن مشرق زمین در کنار نبردهای بی نتیجه صلیبی، خلاء تجملات، جواهرات، پارچه های زربافت و زیبا تا برسد به ادویه جات گرانبها و صنایع دستی این خطه را برطرف نمود و نهایت تفکر تجارت عظیم را در اذهان بازرگانان اروپائی گشود. در پی آن قدرت، شکوه و جلال پاپ به لحاظ ضعف، به شدت به زردی گرایید. دیگر جائی برای عرض اندام وجود نداشت. آن هیبت و عظمت به یک غول شیشه ای مبدل شد که با تلنگری به راحتی فرو می ریخت. مارتین لوتر به دنبال ارائه تفکر نو و بشر دوستانه اش (رنسانس) پا به صحنه حقیقت گذاشت و بدین سان باپاره کردن حکم تکفیرش نه تنها مانع از ابراز حقیقت و اصلاح کلیسا نشد، بلکه با سرازیر کردن موج معترضین (پروتستان) به پاپ کاتولیک، بلائی به روز آنها آورد که کوچکترین کشور دنیا را بدون داشتن ارتش در قلب اومانیستها به خود اختصاص داده و آنرا واتیکان نام نهادند.

ضمن توصیفات فوق طبیعی است با ظهور اومانیسم پروتستان و رنسانس دیگر جائی برای به جان هم انداختن زندانیان بی گناه، عدم حمایت از زنان، بیسوادی، فروش مسئولیت های دولتی و اجرام دولتی باقی گذاشته نشد. (پالمر، ۱۳۸۹، ص ۱۸؛ روسو، ۱۳۹۱، ص ۱۸۵؛ ژان فرنل، لئون باتیستا آلبرتی، رابرت ارگانگ/ www.aftabir.com)

بررسی چالش های هنری

عدم دسترسی و حتی عدم شناخت به صنعت و نظام سریع چاپ به عنوان چالش هنری، در نهایت و ناچاراً دست نویس ناچیز افکار مفید و عبرت آموز فیلسوفان باستان با صرف زمان طولانی و عرضه بسیار کم آنها در مقابل تقاضای انبوه جمعیتی اروپا بر مسیر تولید انبوه کتب، نظام چاپ سریع و گسترش باسوادی قرار گرفته بوده است.

دوره رنسانس یکی از با اهمیت ترین دوران های پیشرفت هنری بود. رنسانس دوره تجربیات و اکتشافات هنری بود که توسط لئوناردو داوینچی، میکلائز، رافائل و نقاشان و پیکرتراشان مشهور دیگر رهبری می شد. میراث این هنرمندان به صورت مجموعه ای از آثار ایشان به جای مانده

است که احتمالاً در دنیای امروزی آشکارترین نشانه های دوران رنسانس هستند. از جمله در طول سالهای ۱۵۰۹م پاپ جولوس دوم، رافائل ۲۵ ساله را به منظور تزئین کاخ واتیکان احضار می نماید، تا با مصور ساختن دیواره ها از چهار فضیلت مشهور الهیات، فلسفه، هنر و قانون به عنوان گذر از قرون وسطی به عصر رنسانس در عرصه هنر، زیبایی شناسی قرون وسطائی را به تصویر کشید و با نوزائی هنری الگوی خود را به تندی در سراسر اروپا گسترده و هنر را در همه زمین ها از ریشه دگرگون ساخت. نقاشی، پیکر سازی و معماری شکل و بیان تازه ای گرفت. رنسانس با بازگشت به زیبایی شناسی رومی و یونانی به بازیافت هنر باستانی نایل شد. الگوهای نوین بازنمایی هنری را در سراسر اروپا پخش کرد. (ماری، ۱۳۹۱، ۱۸۱؛ دانورز، ۱۳۶۳، ۷۸)

اگر تنها یک جنبه فرهنگی دوره رنسانس با قرون وسطی تفاوت بارز داشته باشد، آن هنر است. طی قرون وسطی، هنر بازتاب علاقه عمیق آن دوره به دین بود. برای مثال نقاشی ها یا پرتره مسیح(ع)، حضرت مریم(ع) و قدیسین بود یا صحنه هایی از انجیل که به تصویر کشیده می شدند. اما در دوره رنسانس، سرشت هنر کمتر مذهبی بود. هنر تا حد زیادی به موضوعات دنیوی می پرداخت، مثل پرتره هایی از افراد زنده، منظره ها و صحنه هایی از زندگی روزمره. با این حال موضوعات مذهبی کاملاً محو نشده بوده است که از جمله آن می توان به تابلوی شام آخر(۱۴۹۷) اثر لئوناردو داوینچی و مجسمه داود(۱۵۰۴) اثر میکلائو اشاره کرد. اما هنر دوره رنسانس نسبت به قرون وسطی غیر مذهبی تر بود. این تحول هنری تا حدی به این علت بود که برخلاف قرون وسطی که کلیسا حامی هنرمندان بود، در دوره رنسانس هنرمندان غالباً توسط اشراف، بازرگانان و رهبران حکومتی حمایت می شدند. این حامیان غیر مذهبی عمدتاً علاقه مند بودند که خودشان یا افراد خانواده شان در قالب یک تصویر یا یک تندیس ابدی شوند. به علاوه انسان گرایی با ایجاد علاقه به موضوع های باستانی و اسطوره های یونان و روم، بر هنر دوره رنسانس تاثیر گذاشت. بسیاری از نقاشی ها و تندیس های این دوره درباره موضوع های کلاسیک است، از جمله تابلوی تولد ونوس اثر بوتیچلی حدود سال ۱۴۸۰م. (پالمر، ۱۳۸۹، ۱۰۲؛ آریلاستر، ۱۳۶۷، ۱۵۱؛ باربازا،

در دوره ی رنسانس، علاوه بر هنرهای تجسمی، تجربیاتی در سایر زمینه های هنری نیز کسب شد. برای مثال، شکل جدید و پیچیده تر موسیقی در ابتدای دوره رنسانس در فرانسه و سرزمین های پست به وجود آمد. در این قطعات معمولا دو یا چند ملودی همزمان نواخته می شدند و قطعه هماهنگی ایجاد می کردند. درهم نواختن ملودی ها را کنتروپوان می نامند. برای نواختن این نوع موسیقی، آلات موسیقی جدیدی از جمله ویلون و پیانو ابداع شد. موسیقیدان ها نیز مثل هنرمندان هنرهای تجسمی در بین افراد متمدن و قدرتمند پشتیبانانی داشتند. موسیقی نیز به موازات نقاشی و پیکرتراشی دنیوی تر شد، اگرچه هنوز هم آثار مذهبی بسیار مهم بودند و بسیاری از آن ها در مراسم کلیسا به شکل سرود و در آیین عشاء ربانی نواخته می شدند. امّا حتی در قطعات موسیقی مذهبی نیز بجز قسمت های مذهبی، قسمت هایی وجود داشت که بر اساس آهنگ های محلی بود. یکی از مهمترین آهنگسازان دوره رنسانس یک ایتالیایی به نام جیووانی پیرلوتیجی دا پالسترینا (۱۵۹۴-۱۵۲۵) بود. او بیش از پانصد قطعه نوشته است. اغلب این قطعه ها موسیقی کلیسایی بود. پالسترینا که او را پادشاه موسیقی می نامند، بسیار مورد تحسین بود و از کارهایش تقلید می شد. بعدها آثار او الگویی برای شاگردان موسیقی شد. قطعات پالسترینا که در آن ها از تغییر پذیری زیاد تکنیک های موسیقی استفاده شده است، به تدریج پیچیده تر شدند و به هموار شدن راه موسیقی باروک که در قرن هفدهم، ممتازترین نوع موسیقی بود، کمک کردند. یک ایتالیایی معاصر پالسترینا به نام وینچنزو گالیلی (۱۵۹۱-۱۵۲۵) پدر گالیله مشهور بود. گالیلی که آهنگساز ترانه و سایر انواع موسیقی بود به سبب نوشتن فرضیه موسیقی مشهور شد. او در بررسی هایی که درباره موسیقی انجام داد، علیه رسم دوره رنسانس که در آن تعدادی از خوانندگان همنوايي می کردند، بحث کرده است. در واقع او از تک خوانی حمایت می کند، روشی که در اواخر دوره رنسانس معمول شد و به تدریج به ظهور اپرا در قرن بعدی منجر شد که در آن در هر قسمت تنها یک خواننده می خواند. بدعتگذاری و نوآوری از مشخصات ادبیات دوره رنسانس نیز بود. نویسندگان

اروپایی در شعر، نثر و نمایشنامه شکل های جدیدی را پدید آوردند و دوره آثار کلاسیک که تا آن زمان نویسندگان تحت تاثیر آن بودند، به پایان رسید. (ویل دورانت، ۱۳۷۵، جلد ۷، ۶۳۴؛ پالستینا) [www. fa. wikipedia. org. wiki/](http://www.fa.wikipedia.org/wiki/)

بررسی چالش های ادیبانی

آثار ادبی دوره رنسانس به اندازه میراث هنری غنی آن دوره ارزشمند است. رنسانس دوره ای بود که با دانته، شاعر ایتالیایی، آغاز شد و با شکسپیر، نمایشنامه نویس انگلیسی خاتمه یافت. در فاصله زمانی بین این دو نویسنده و شاعر، بسیاری از استادان تلاش کردند و شکل های تازه ای را در ادبیات تجربه کردند. داستان نویسی یکی از این شکل هاست. (پاریس، ۱۳۷۰، ۴)

ادبیات دوره رنسانس نیز مثل هنر آن دوره تحت تاثیر انسانگرایی بود. این تاثیر هم به واسطه ایده های انسانگرایانه و هم تمرکز انسانگرایان بر اسطوره های کلاسیک و نوشته های باستانی بود که الهام بخش شکل های جدید شعر و نثر درباره موضوع های آشنا بودند. در عین حال، یکی از مهم ترین پدیده های ادبیات دوره رنسانس حاصل انسانگرایی نبود، این پدیده استفاده گسترده از زبان های ایتالیایی، فرانسوی و انگلیسی به جای زبان لاتین در نوشتن کتاب ها و سرودن اشعار بود. اگر چه لاتین زبان بین المللی اروپا باقی ماند و تمام افرادی که تحصیلات دانشگاهی داشتند می توانستند به لاتین صحبت کنند یا بنویسند، اما نویسندگان دوره رنسانس بیش تر به زبان مادری خودشان می نوشتند. این زبان های محلی یا منطقه ای را زبان بومی می نامیدند. انسانگرایان نسبت به ظهور زبان بومی احساسات مختلفی داشتند. بعضی گمان می کردند زبان لاتین، تنها زبان مناسب برای ادبیات است. عده ای دیگر، از قبیل پترارک استفاده از زبان بومی را راهی برای ترویج فضایل کلاسیک و دانش می دیدند و می دانستند که با استفاده از زبان بومی مخاطبان بیش تری خواهند داشت. همچنین ظهور طبقه متوسط در اجتماع که افراد آن می توانستند به زبان خودشان بخوانند و بنویسند و غالباً سواد لاتین نداشتند، استفاده از زبان بومی را تشویق می کرد. اندیشمندانی از جمله توماس جی برگین و جنیفر اسپیک عقیده داشتند، تشخیص پترارک در این مورد که کمالات کلاسیک باید در تمام جنبه های زندگی شایع شود، منجر به بروز انسانگرایی زبان بومی شد. اهمیت دادن نه تنها به زبان مادری، بلکه تجربیات روزمره تحت تاثیر نفوذ الگوی های کلاسیک.

شاعران و دیگر نویسندگان عموماً برای استفاده از زبان بومی اشتیاق داشتند، زیرا گمان می‌کردند، زبان بومی به آثارشان زندگی ای می‌دهد که هیچ زبان باستانی ای قادر به آن نیست. شاعر فرانسوی، یواخیم دوبلی در سال ۱۵۴۹ در دفاع و طرح زبان فرانسه نوشته است من نمی‌توانم از اندیشه‌ی غریب بعضی اندیشمندان که فکر میکنند زبان مادری ما برای ادبیات بلا استفاده است، شگفت زده نشوم. زمانی خواهد رسید که زبان ما به اندازه‌ی کافی رشد کند و با زبان یونانی و رومی برابری کند و مثل هومرها، ویرژیل‌ها و سیسروهای بیافریند. (ماری، ۱۳۹۱، ۶۷؛ پالم، ۱۳۸۹، ۲۰۹؛ یواخیم دوبلی یا ژواکیم دوبله// [www. fa. wikipedia. org. wiki](http://www.fa.wikipedia.org/wiki))

بررسی چالش‌های علمی

اومانسیم یا انسانگرایی که در جهت حفظ منافع بشر مطرح شد رفاه و حقوق واقعی انسانها را شناسائی و مسیر صحیح آنرا ارائه کرد. پی بردن به گردش کره زمین به دور خود و خورشید نیز زائیده تفکرات نجومی بود که ریشه در مطالعه و پژوهش داشت. تفکر ایجاد نور در شب، شنیدن صدای دیگران از دور، پرواز و سفر به کرات ناشی از ابداع و نقض چالش و تفکر سکون علم شد.

انکار تدریجی طالع بینی و افسونگری، که اعتقاد به آن در قرون وسطی رایج بود، برای رشد پژوهش‌های علمی لازم و ضروری بود. سر فرانسیس بیکن در سال ۱۶۲۰ در کتاب ارغوان نو هشدار داد که اعتقاد به خرافات برای علوم زیانبار است. خرافات و موهوم پرستی به طور کلی و جزئی مضر است. و بعدها اضافه کرد، در فلسفه بین امور غیرممکن خرافی و دانش واقعی تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. در مجموع، دانشمندان آن دوره هر نوع جادویی را انکار می‌کردند، زیرا با مشاهده و آزمایش قابل اثبات نبود، اگرچه تعدادی از منجمین از جمله تیکو براهه هنوز هم معتقد بودند که ستارگان بر سرنوشت انسان تأثیر می‌گذارند. برای رشد و تکامل علوم، انسانگرایی بسیار مهم بود، زیرا در بین آثار باستان که انسان‌گرایان گردآوری کرده بودند، آثاری وجود داشت که الهام بخش پژوهش‌های علمی بودند. چنان که نیکلاوس کوپرنیک، منجم، در سال ۱۵۴۳

نوشت، من برای بازخوانی تمام کتاب هایی که فیلسوفان باستانی نوشته اند و در دسترس من است، دچار مشکل شده ام. و به این شکل تحت تأثیر خواندن نتایج مطالعات و بررسی های بعضی از یونانیان باستان از جمله ارشمیدس و هروری اسکندرانی بعضی از دانشمندان دوره رنسانس تصمیم گرفتند پرده از رازهای طبیعت بردارند. (پالمر، ۱۳۸۹، ۴۷۱؛ جهانگیری، ۱۳۷۶، ۱۹۰)

نتیجه گیری

(پیدایش جهان امروز متأثر از رنسانس و رنسانس متأثر از های قرون وسطائی)

همان طور که قرون وسطی به تدریج در دوره رنسانس تحلیل رفت و به آن پیوست، به همین ترتیب طی قرن هفدهم دوره رنسانس نیز ویژگی های عصر امروز را پدیدار ساخت و در واقع جهان امروزی از تمایلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، هنری و علمی اروپای دوران رنسانس سر برآورد. برخلاف جهان قبل از دوره رنسانس، جهان امروزی جنبه بین المللی دارد و در آن تمدن اروپائیان با فرهنگ های آمریکا، آسیا و آفریقا برخورد و تعامل پیدا کرده است. جهان امروزی عبارت است از کشورهای قدرتمند و ملی که از نظر اقتصادی و سیاسی با هم ارتباط تنگاتنگ دارند و جهانی است که براساس فن آوری و اصول علمی بنا شده است.

آنچه را می توان به عنوان عامل اصلی کندی حرکت علمی سده های میانی دانست غالباً عدم آزادی فکری ناشی از دربندی در تار و پود تفتیش عقائد مسیحیت و کلیسا به حساب آورد. به همین دلیل مارتین لوترها و دانشمندانی چون گالیله از خود گذشتند و در دنیای رئالیست پا نهادند. و اهم اینکه ارائه علوم مدرن دیگر منوط به عبور از کلیسای ظلمانی نبود. گسستن آن زنجیرهای ناگسستی، انسان اروپائی را از دروازه روشنائی و اومانستی عبور داد و دامهای خرافات را از ریشه پوساند و برای همیشه نابود ساخت.

رنسانس بطور ریشه ای بخوبی توانست چالشها را درک کند ارزشها را شناسائی و آنها را ارج نهاد و در مسیر سهولت زندگی بشر آتی از آنها استفاده کند.

برایند کلی آنچه را از پایان نامه ام و چالش‌های مختلفی عنوان داشتم آن است که حذف خرافات از دین، حمایت مالی از محققین و پژوهشگران، مطالعه، تجربه، تحقیق، تلاش، آزادی و عدالت اجتماعی رمز پیروزی اروپائیان و تحول شگرف آنها بوده و به همین دلیل نام آنرا نوآوری یا رنسانس نامیدند.

منابع و مأخذ

۱. آریلاستر، آنتونی. ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ۱۳۶۷ش، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، مرکز نشر
۲. باربارا ای. سامرویل. میکال آنز، ۱۳۸۹ش، ترجمه شیوا مقالو، تهران، نشر ققنوس
۳. بیئل، تیموتی لوی. جنگ‌های صلیبی، ۱۳۸۵ش، ترجمه سهیل سمی، تهران، نشر ققنوس
۴. بیئل، تیموتی لوی. عصر فئودالیسم، ۱۳۸۴ش، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، نشر ققنوس
۵. پالمر، رابرت روزول. تاریخ جهان نو، ۱۳۸۹ش، ترجمه ابوالقاسم طاهری، دوجلدی، تهران، نشر امیرکبیر
۶. جهانگیری، محسن. فرانسیس بیکن، ۱۳۷۶ش، تهران، نشر علمی فرهنگی
۷. دانورز، ن. زندگی و آثار رافائل، ۱۳۶۳ش، ترجمه پرویز بابائی، تهران، نشر نگاه
۸. روسو، پی یر. تاریخ علوم، ۱۳۹۱، ترجمه حسن صفاری، چاپ ۶، نشر امیر کبیر
۹. فاسدیک، هری امرسن. مارتین لوتر، ۱۳۵۷ش، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، نشر امیرکبیر
۱۰. لوکاس، هنری. تاریخ تمدن از کهن‌ترین روزگاران تا سده ما، دو جلدی، ۱۳۶۶ش، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، نشر کیهان
۱۱. ماری، پی یر. اومانیزم و رنسانس، ۱۳۹۱ش، ترجمه عبدالوهاب احمدی، چاپ اول، تهران، نشر آگاه

۱۲. ماله، آلبر. تاریخ قرون جدید، ۱۳۶۳ش، ترجمه سید فخرالدین شادمان، چاپ دوّم، نشر دنیای کتاب

۱۳. مؤیدی، حسنقلی. امپراتوری روم شرقی، ۱۳۴۵ش، نشر مشهد

۱۴. ویل دورانت، تاریخ تمدن (اصلاح دینی)، ترجمه فریدون بدره‌ای، سهیل آذری و پرویز مرزبان
جلد ۶

۱۵. ویل دورانت، تاریخ تمدن (رنسانس)، ۱۳۸۰ش، ترجمه صفدر تقی‌زاده و ابو طالب صارمی،
جلد ۵، چاپ ۷، تهران، نشر علمی و فرهنگی

۱۶. ویل دورانت و آریل. تاریخ تمدن (آغاز عصر خرد)، ۱۳۷۵ش، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی،
جلد ۷، چاپ ۴، تهران، نشر علمی و فرهنگی

